

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سخنرانی **گابریل راکهیل**
ترجمه مجله جنوب جهانی
فرستنده: طاهر باختری
۲۶ می ۲۰۲۵

درباره دیالکتیک سوسیالیسم و منزهدطلبی در مارکسیسم غربی



منتشر شده در: میدوسترن مارکس در ۱۳ ژوئن ۲۰۲۳ توسط گابریل راکهیل (اطلاعات بیشتر از میدوسترن مارکس)
این متن، رونوشت سخنرانی گابریل در مراسم رونمایی از کتاب کارلوس گاریدو با عنوان «منزهدطلبی و بحران مارکسیسم غربی» است که می‌توانید آن را از **اینجا** خریداری کنید.

نوآ خراجویک: سخنران بعدی ما گابریل راکهیل است. گابریل راکهیل فیلسوف، منتقد فرهنگی و فعال فرانسوی-امریکایی است. او بنیانگذار و مدیر کارگاه نظریه انتقادی و استاد فلسفه در دانشگاه ویلانووا است. از جمله کتاب‌های او می‌توان به «ضد تاریخ حال: پرسش‌های بی‌موقع درباره جهانی‌سازی، فناوری، دموکراسی» (۲۰۱۷)، «مداخله در اندیشه معاصر: تاریخ، سیاست، زیبایی‌شناسی» (۲۰۱۶)، «تاریخ رادیکال و سیاست هنر» (۲۰۱۴) و «منطق تاریخ» (۲۰۱۰) اشاره کرد. او علاوه بر فعالیت‌های علمی، به طور فعال در خارج از محیط آکادمیک در دنیای هنر و فعالیت‌های اجتماعی نیز مشارکت داشته و به طور منظم در بحث‌های عمومی روشنفکری قلم می‌زند. او را در توئیتر دنبال کنید: GabrielRockhill@

گابریل راکهیل: از همه شما رفقاء بسیار سپاسگزارم، افتخار بزرگی است که در این رویداد مهم در کنار شما هستم. ابتداء می‌خواهم چند جمله تبریک به کارلوس بگویم، و سپس سه نکته را بر اساس کتاب او مطرح می‌کنم. این نکات

الهام‌بخش تفکر من و موضوع بحث‌هایی بوده‌اند که با سازمان‌دهندگان در محافل خود داشته‌ام. در وهله اول، به نظر من این کتاب دستاورد بسیار مهمی است، حداقل از دو جنبه. اول این که، روح جمعی همه کارهائی را که در میدوستر مارکس انجام داده‌اید، بخوبی نشان می‌دهد که خود یک تلاش فوق‌العاده است. بسیار تأثیرگذار است که گروهی از افراد می‌توانند به تنهایی چنین مؤسسه مهم و با منابع جمعی را بنا کنند که آموزش سیاسی ارائه می‌دهد، افراد را به مبارزه می‌کشاند، ایده‌های پیچیده را ساده کرده و آن‌ها را برای مخاطبان گسترده قابل دسترس می‌کند. شما جایگاه بسیار مهمی را اشغال کرده‌اید و به نظرم عنصر مهمی از کار کارلوس به شیوه‌هایی برمی‌گردد که او با افراد دیگر در این تلاش جمعی همکاری کرده است، نه فقط برای مبارزه فکری علیه وسواس پاکی، بلکه برای ساختن قدرت نهادی به منظور مقابله با آن. هرگز نباید اهمیت ساختن نهادهای جمعی را دست‌کم گرفت، زیرا این یکی از مهم‌ترین کارهائی است که می‌توانیم انجام دهیم.

دومین دستاورد مهم این کتاب آن است که بسیار قابل فهم و خوش‌قلم نوشته شده. همچنین، این کتاب حرفی ضروری را مطرح می‌کند، زیرا به یکی از مشکلات اصلی پیش روی چپ معاصر، به‌ویژه در کانون امپریالیستی، می‌پردازد. این اثر ضمن ارائه یک نقد کوبنده به منزه‌طلبی، ضد-هژمونی کنترل شده و مسائل مرتبط دیگر، یک پروژه مثبت را نیز پیش می‌برد. بنابراین، سراسر آن دیالکتیکی است و این یکی از نقاط قوت آن به شمار می‌رود. همچنین، این کتاب نوعی مانیفست برای چپ ضدامپریالیست است. از این رو، همه را به خواندن آن تشویق می‌کنم. همانطور که رادیکا اشاره کرد، نسبتاً کم‌حجم است و می‌توانید براحتی آن را تمام کنید. این اثر عالمانه است، بدون آن که در ارجاعات آکادمیک غرق شود.

دیالکتیک سوسیالیسم: گذار از سرمایه‌داری

در مورد نکاتی که می‌خواهم برای بحث برجسته کنم، اولین مورد این است که کارلوس روایتی بسیار دقیق از آنچه من آن را دیالکتیک سوسیالیستی می‌نامم، ارائه می‌دهد. رابطه بین سرمایه‌داری و سوسیالیسم، یک رابطه ساده بین دو سیستم ثابت اقتصادی-اجتماعی نیست، گوئی سرمایه‌داری در اینجا «A» و سوسیالیسم در آنجا «B» باشد. به عکس، سوسیالیسم یک پروژه جمعی است که از اسکلت‌بندی سرمایه‌داری رو به زوال ساخته می‌شود. بنابراین، سوسیالیسم بسیاری از مشکلاتی را به ارث می‌برد که تاریخ سرمایه‌داری را گرفتار کرده‌اند. و وظیفه انجام کاری تقریباً غیرممکن را بر عهده دارد: حرکت از سیستمی که بر سوداوری به جای مردم استوار است، به سیستمی که مردم در مرکز نظام اقتصادی-اجتماعی قرار می‌گیرند.

یکی از جوک‌های مورد علاقه من که درباره پروژه سوسیالیستی شنیده‌ام، این است: سوسیالیسم روی کاغذ خوب به نظر می‌رسد، اما در واقعیت... فقط توسط ایالات متحده مورد تهاجم قرار می‌گیرد. این البته به این واقعیت اشاره دارد که ما هرگز یک کشور سوسیالیستی آزاد در تاریخ جهان نداشته‌ایم. ما فقط آنچه را که مایکل پارنتی «سوسیالیسم تحت محاصره» می‌نامد، تجربه کرده‌ایم: هر تجربه سوسیالیستی هدف تخریب امپریالیستی بوده است. این به این معنی است که سوسیالیسم، آنگونه که در دنیای واقعی پدیدار می‌شود، باید با این عوامل مادی عینی که کنترولی بر آن‌ها ندارد، کنار بیاید؛ زیرا از پائین به بالا، در یک نظام جهانی تحت سلطه سرمایه‌داری، شکل می‌گیرد. علاوه بر این، کشورهای سوسیالیستی باید توسعه یابند و از جایگاهی در جهان ژئوپلیتیک توسعه نیافتگی ساختاری شروع کنند. آنها باید این کار را بدون اتکاء به بسیاری از مکانیسم‌های اصلی توسعه در سرمایه‌داری، مانند استعمار و اشکال افراطی استثمار فوق‌نژادپرستانه، انجام دهند. در نهایت، سوسیالیست‌ها تمام بی‌عدالتی‌های سیاسی و اخلاقی نظام

سرمایه‌داری – شامل نژادپرستی و همجنس‌گراستیزی نهادینه شده، زن‌ستیزی و ستم جنسیتی، تمام ایدئولوژی‌های جهان سرمایه‌داری – و همچنین تخریب زیست‌محیطی را به ارث می‌برند.

پیروزی‌های سوسیالیسم در برابر مشکلات

به نظر من، کتاب کارلوس بخوبی این دیالکتیک سوسیالیسم را برجسته می‌کند و این واقعیت را که هرگز نباید انتظار داشت یک نظام سوسیالیستی خالص و کامل، مانند آن‌ها که از سر زئوس بیرون جهید، به طور کامل شکل‌گرفته پدیدار شود. در عوض، باید انتظار داشته باشیم که سوسیالیسم با یک سری کامل از تضادها دست و پنجه نرم کند، تضادهایی که به این واقعیت مرتبط هستند که سوسیالیسم از سیستمی از تخریب انسانی و زیست‌محیطی، یعنی نظام سرمایه‌داری، متولد می‌شود. آنچه کاملاً قابل توجه است، و دوباره کتاب کارلوس این را برجسته می‌کند، این است که با وجود همه این مشکلات، یا خلاف همه این مشکلات، اگر به داده‌های کمی قابل اندازه‌گیری که در حال حاضر در اختیار داریم نگاه کنید، سوسیالیسم پیروزی‌های واقعاً چشمگیری را به ثبت رسانده است. در واقع، یک مطالعه جالب در سال ۱۹۸۶ انجام شد که از داده‌های بانک جهانی استفاده کرد – بانکی که نمی‌توان آن را به کمونیست‌ستیزی متهم کرد و بدون شک بزرگترین مجموعه داده در سطح جهانی است.

این مطالعه شاخص کیفیت فیزیکی زندگی (Physical Quality of Life Index) – که یک شاخص ترکیبی محاسبه شده از امید به زندگی، نرخ مرگ و میر نوزادان و نرخ سواد است – را در کشورهای سوسیالیستی و سرمایه‌داری در سطوح مشابه توسعه مقایسه کرد. نتایج نشان داد که کشورهای سوسیالیستی در ۲۲ مورد از ۲۴ مقایسه، عملکرد مطلوب‌تری داشته‌اند.

آنچه بسیار استثنائی است، این است که با وجود این که سوسیالیسم در این تشنج دیالکتیکی با سرمایه‌داری پدیدار می‌شود، با این حال در زمینه دستاوردهای مادی خود برای زحمتکشان موفق عمل کرده است. در این راستا، کتاب کارلوس دعوتی است برای این که ما بسیار متفاوت از آنچه فقیه‌های غربی خلوص تمایل دارد ما را به آن سوق دهد، دربارهٔ پروژه سوسیالیستی فکر کنیم. یعنی، ما را تشویق می‌کند هم دشواری‌های شدید پروژه سوسیالیستی را به رسمیت بشناسیم و هم دستاوردهای باورنکردنی را که برای بشریت و حتی کره زمین، با توجه به سیاست‌های زیست‌محیطی کشورهای سوسیالیستی، حاصل شده است، حمایت و جشن بگیریم. در مورد دومی، البته زمان‌هایی وجود داشته است که تضادهای قابل توجهی بین نیاز به توسعه نیروهای مولد در کشورهای توسعه‌نیافته و ردپای زیست‌محیطی ناشی از آن (تا زمانی که نیروهای مولد به نقطه‌ای توسعه یافته‌اند که بتوانند از طریق تضادها عمل کنند، مانند چین معاصر) وجود داشته است.

دو نکته دیگر من به مجموعه‌ای از افکار مربوط می‌شود که هم در خواندن کتاب کارلوس و هم در بحث با برخی از افراد بسیار نزدیک به من ایجاد شد. اولین مورد این است که وسواس پاکی چگونه با انتقادات دیرینه از سوسیالیسم آرمان‌گرایانه، و به ویژه آنهایی که از پیش توسط مارکس و انگلس بیان شده بودند، مرتبط است. می‌توانید به مانیفست کمونیست یا فقر فلسفه مراجعه کنید، جایی که مارکس توضیح می‌دهد که سوسیالیسم آرمان‌گرایانه عمده‌تاً محصول عدم توسعه هم سیستم سرمایه‌داری و هم وضعیت مبارزه طبقاتی در آن زمان بود. این بدان معنا بود که مبارزه طبقاتی هنوز به طور کامل کارکرد سیستماتیک طبقه حاکم سرمایه‌داری را برای طبقه کارگر آشکار نکرده بود، و بنابراین سوسیالیسم علمی، آنگونه که با کار مارکس و انگلس پدید آمد، در واقع نتیجه تکامل مادی هم سرمایه‌داری و هم مبارزه طبقاتی بود.

پرسش‌هایی درباره نقش طبقه کارگر نخبه و سوسیالیسم ناموجود

بنابراین، یکی از سوالات من از کارلوس این است: فهم شما از «منزملی» را در رابطه با این انتقادات دیرینه از سوسیالیسم آرمان‌گرایانه، و به ویژه آن انتقاداتی که نیروهای مادی فعال در پس این ایدئولوژی‌ها را برجسته می‌کنند، چگونه قرار می‌دهید؟ فکر می‌کنم این نکته برخی از گفته‌های رادیکا را تکرار می‌کند، زیرا دوست دارم بیشتر از کارلوس درباره نقش اصلی آریستوکراسی کارگری در تاریخ چپ امپریالیستی، و این که چه نوع نیروهای مادی در پس این پدیده فعال هستند، بشنوم. منظور من در اینجا ترویج این ایده است که سوسیالیسم باید چیزی باشد که ساختاراً ناممکن است: باید کاملاً خالص باشد و به گونه‌ای در جهان ظاهر شود که از تاریخ سرمایه‌داری بی‌تأثیر باشد. به عبارت دیگر، باید اساساً نامادی باشد. و در نهایت، این همان چیزی است که بخشی از چپ غربی می‌خواهد: سوسیالیسم نامادی، یعنی چیزی که هرگز وجود نخواهد داشت. این امر بدین ترتیب روابط اجتماعی موجود را حفظ می‌کند تا این بخش از چپ در بالای ساختارهای کار جهانی باقی بماند.

سازماندهی چپ در هسته امپریالیستی

آخرین نکته من به سازماندهی چپ در هسته امپریالیستی مربوط می‌شود. اگر نقش مادی آریستوکراسی کارگری را در ترویج اشکال خاصی از ایدئولوژی، مانند «وسواس پاک»، جدی بگیریم، پس چه باید کرد؟ اخیراً کتاب «کمونیسم» اثر برونو گیگ (Bruno Guigue) را می‌خواندم که آن را بشدت توصیه می‌کنم. او با تکیه بر گرامشی استدلال می‌کند که مبارزه طبقاتی در هسته امپریالیستی شکل متفاوتی به خود می‌گیرد. از آنجا که انقلاب‌های سوسیالیستی عموماً در سه قاره (یعنی جنوب جهانی) موفق بوده‌اند، و ما هرگز انقلابی در شمال جهانی هسته امپریالیستی نداشته‌ایم، منطقی است که مبارزه طبقاتی در اینجا شکل کمی متفاوتی به خود بگیرد.

نبرد موضعی در برابر نبرد حرکتی: ستراتیژی چپ در هسته امپریالیستی

گیگ (Guigue) به تمایزی که گرامشی بین نبرد موضعی (war of position) و نبرد حرکتی (war of maneuver) قائل می‌شود، تکیه می‌کند. در هسته امپریالیستی، به دلیل قدرت دستگاه‌های فرهنگی و رسانه‌ای، و همچنین سیستم القای عقیده‌ای که آموزش نامیده می‌شود، سطح عمیقی از جهل صنعتی وجود دارد. بنابراین، چپ غربی با یک مشکل بسیار اساسی روبه روست؛ یعنی این که توده‌ها، در بیشتر موارد، درباره مسائل بسیار ابتدائی نحوه کارکرد جهان، عمیقاً فاقد آموزش هستند (که البته لزوماً تقصیر آنها نیست).

گیگ در نتیجه پیشنهاد می‌کند که آنچه ما در هسته امپریالیستی نیاز داریم، یک نبرد موضعی است، به معنای شکلی از جنگ سنگربندی که در آن ما عمدتاً بر مبارزه هژمونیک، یعنی مبارزه برای آموزش سیاسی تمرکز می‌کنیم. نبرد حرکتی، یعنی نبردی که در آن واقعاً بتوان قدرت را به شیوه‌ای انقلابی به دست گرفت، همانطور که در موارد خاصی در سراسر جنوب جهانی انجام شده است، عمدتاً – آنطور که او به طور ضمنی پیشنهاد می‌کند – در حال حاضر مطرح نیست. این به معنای آن نیست که نباید از توسعه شرایط لازم حمایت کنیم. کسی مانند جرج جکسون در این زمینه کاملاً واضح است: اگر وضعیت انقلابی وجود ندارد، وظیفه ماست که آن را ایجاد کنیم.

به نظر من، موضع گیگ این است که انجام این کار در هسته امپریالیستی نیازمند وظایفی است که اندکی متفاوت هستند. مبارزه علیه منزملی که کارلوس در این کتاب در پیش گرفته است، بخشی از – به نظر من – یک مبارزه بزرگتر

برای آموزش سیاسی و برای ربودن کنترل از ضد-هژمونی کنترل شده است، در حالی که یک ضد-هژمونی واقعی را بنا می‌کند – درست مانند آنچه میدوسترن مارکس در تلاش است انجام دهد، مانند آنچه گروه مانیفست بین‌المللی در صدد انجام آن است، و همچنین کارگاه نظریه انتقادی و بسیاری سازمان‌های دیگر که همگی با آنها همکاری می‌کنیم. این‌ها سه نکته کلی من درباره کتاب کارلوس بود، از جمله چند سؤال برای بحثی که در پی خواهد آمد. در پایان فقط می‌خواهم بگویم که داشتن چنین محقق جوان و ذهن پر جنب و جوشی که در مراحل اولیه کار خود چنین کارهای مهمی را انجام می‌دهد، بسیار چشمگیر و الهام‌بخش است. واقعاً مشتاقانه منتظر ادامه همکاری با همه دوستان در میدوسترن مارکس هستیم، تا بیشتر از شما بیاموزم و مبارزه را ادامه دهیم.